

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

۱۹ فبروری ۲۰۱۱

مراتب تسلیت پورتال

به مناسبت درگذشت استاد صفرزاده

با تأسف و تأثر از درگذشت المناک فرهنگی نامور، جناب استاد محمود "صفرزاده"، مطلع گشتیم. متصدیان پورتال در حالی که درگذشت آن مرحوم را ضایعه بزرگ ادبی میدانند، مراتب تسلیت خود را به بازماندگان و وارثان فرهنگی ایشان تقدیم کرده و برای همه صبر جمیل آرزو میکنند.

روان مرحومی شاد و یادشان فراموش خاطر مباد!!!

اداره پورتال AA-AA

جیلانی لیبیب

برلین - ۱۹ فبروری ۲۰۱۱

محمود صفرزاده

دیگر در میان ما نیست

یادی از استادی مهربان و آموزگاری فروتن

استاد ... مثل اینکه دیروز باشد... بهار بود ... در میان چمنهای سبز لیسه سلطان هرات و عطر جنون آور گل هایقشنگ و سپیدرنگ درختان اکاسی، از فریدون مشیری برای مان میخواند... از نادر نادر پور و

آری آموزگار مهربان خوش لباس و شیرین کلام، محمود صفرزاده بیش از هر کس دیگری شعر نو را در مکتب و محله ما گسترش داد... سایه عمر رهی معیری را بما آشنا ساخت و نصرت رحمانی را با شعر "مادر" او....

مادر منشین چشم بره بر گذر امشب
بر خانه پر مهر تو زین بعد نیایم
آسوده بیارام و مکن فکر پسر را
بر حلقه این خانه دگر پنجه نسایم

....

.... با صدای او بود که شعر "کوچه" زبانزد همه در زادگاهش شد.... همچنانکه چامه های "بت تراش" و "شعر انگور" از نادر نادر پور....
روزگار نازنینی بود استاد.... وقتی بار اول در صنف ما آمد و از او خواش کردیم تا شعری برای ما بخواند....
و محمود صفر زاده، آموزگار دانش پرور، کتابی را باز کرد و شعر "صیاد" مهدی سهیلی را زیبا سر داد:

الا ای مرد تیر انداز، ای صیاد صید افغن!
تو حال کودک بی مادری را هیچ میدانی؟
غم آن بره آهو را ز بانگ جانگدازش هیچ می خوانی؟
تو میدانی که آن آهو بره شبها
سر خود را ز غمها می زند بر سنگ؟
همه شامش بود دلگیر؟
همه صبحش بود دلتنگ؟

....

و من برای بار اول بود که به شعر نو، با واژه ها و زبان بیانش ... دل بستم....
استاد یادت بخیر... چه بسا شاعرانی که چاپ دیوانهای خویش را مدیون اصلاح و تدوین تو اند...
و خودت با چه فروتنی که خویش را فدای دیگران نمودی....
استاد خوبم یادت بخیر... همکوچه بادرغانی من ...
دلت تا آخرین لحظه در غربت برای میهن تپید و در راه هنر و ادبیات دیارت....
مثل اینکه دیروز باشد... تسبیحی بدست و کتاب شعر "اشک معشوق" داکتر حمیدی زیر بغلت...
میگفتی بچه ها... متعصب نباشید... شعر خوب ... نو و کهنه ندارد... و می افزودی ... حساب نظم از شعر جداست!!!
استاد... مثل اینکه دیروز باشد.... یکبار گفתי بچه ها این جمعه میرویم سر پل مالا ...
در پارک کنار هریرود از نزدیک های ظهرا دیر شام شعر خواندیم و چکامه شنیدیم، سرود و ترانه ... از مولوی بلخی مولانا عبدالرحمان جامی و....
آری.... مثل اینکه دیروز بوده باشد....
آموزگار عزیز، یادت بخیر.... خودت شعر بودی زندگیت شعر بود.... آری شعر، زندگی تو بود....

روانت شاد و بهشت برین آفریدگار سخن و عشق آسایشگاهت!!!